

بررسی عرفان‌های نوظهور (با تأکید بر آیین اکنکار)

پروین کاظم‌زاده*

چکیده

پس از رنسانس، حس دین‌گریزی رو به فزونی گذاشت و چهره دین و معنویت به خاموشی گرایید. این مسأله به بن‌بست‌های شدید روحی و اخلاقی انجامید؛ اما دنیای غرب در بازگشت دوباره به معنویت نیز دچار اشتباه شد. این بار به معنویتی روی آورد که خالی از ذات باری تعالی بود. آنان به دنبال معنویتی بودند که با تفکرات سکولاریستی حاکم بر دنیای غرب، قابل جمع باشد. از این منظر، معنویت موجود در ادیان الهی به کارشان نیامد؛ اما تفکرات عرفان شرقی به‌ویژه آیین بودیسم و تکنیک‌هایی نظیر یوگا و مدیتیشن به سرعت در غرب گسترش یافت. جامعه غرب آنچه را نیاز داشت، از این آیین‌ها انتخاب کرد، با شیوه‌های مختلف درآمیخت و سپس ارائه داد؛ اگرچه در این بین آب از سراب نشناخت. این نوشتار بر آن است تا آیین اکنکار را که از جمله عرفان‌های معنویت‌گرای امروزی است، بررسی کند.

واژگان کلیدی

عرفان سکولار، مبانی اکنکار، تناسخ، نظام خدایان، جهان‌های اک، اساتید اک.

Email: p_kazemzade@yahoo.com

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۶/۲۰

*. پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران.

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۱۵

طرح مسأله

در جهان امروزی صدها گروه، دسته یا فرقه انحرافی و ساختگی به وجود آمده که به علت امکانات ارتباطی سریع، با فاصله کوتاهی از معرفی و ظهور یک فرقه، شاهد ظهور طرفداران آن فرقه در دیگر نقاط جهان هستیم. از میان این فرقه‌ها که ما اکنون آنان را جنبش‌های نوپدید دینی می‌خوانیم،^۱ برخی به ظاهر دینی - معنوی‌اند و پیروان خود را به نوعی سلوک عرفانی یا شبه‌عرفانی دعوت می‌کنند؛ مانند شاهدان یهوه، اکنکار،^۲ مورمون‌ها،^۳ اشو،^۴ سای بابا^۵ و مهر بابا.^۶

برخی دیگر، بیشتر به آموزش روش‌های تمرکز فکر، کسب آرامش روحی و جسمی و تمرین‌های ورزشی مشغول‌اند؛ مانند تی‌ام،^۷ یوگا،^۸ مدیتیشن،^۹ فالون دافا^{۱۰} و رئیکی.^{۱۱} برخی نیز همچون رائلینان و کلیسای شیطان عموماً عقایدی ضد دینی و ضد انسانی دارند و با انکار دین یا دعوت پیروان خود به استفاده از مواد مخدر، مشروبات الکلی، موسیقی‌های مخرب و خوردن خون، به تجربه‌های ناشناخته‌ای کشیده می‌شوند که همگی مروج افکار و اعمال غیرانسانی، مثل خشونت، انتقام، لذت‌جویی، بی‌بندوباری و ناسازگاری است. بنا بر گفته ریمون پینکار امروزه علاوه بر نیاز به خلع سلاح نظامی به خلع سلاح فرهنگی حاجت‌مندیم.

۱. New Religious Movements NRMs.

۲. Eckankar.

۳. Moosies.

۴. Osho.

۵. Sai baba.

۶. Mehr baba.

۷. TM.

۸. Yoga.

۹. Meditation.

۱۰. Falun Dafa.

۱۱. Reiki.

مسأله اصلی این مقاله، بررسی و تحلیل عرفان‌های وارداتی با تأکید بر نقد آیین اکنکار به عنوان یکی از عرفان‌های کاذب است تا با نقد و مقایسه آن با اندیشه‌های ناب عرفان اسلامی - شیعی، زمینه فهم راه صواب از ناصواب و تعمیق باورهای دینی حق جویان فراهم گردد.

پیشینه تاریخی اکنکار

از جمله جنبش‌های نوپدید دینی و عرفان‌های سکولار که در برخی کشورها گام نهاده، عرفان «اکنکار» است. این مکتب هم اکنون به کشور ما نیز وارد شده است. اکنکار (آیین نور و صوت خداوند) در سال ۱۹۶۵ از سوی پال توئیچل در مقام طبیعی‌ترین راه بازگشت به سوی خداوند معرفی شد. وی در اوائل قرن حاضر در کنتاکی آمریکا متولد شد و در بین جنگ دوم اروپایی به خدمت نیروی دریایی ایالات متحده در آمد. از آنجا که مقرر بود زندگی پال متحول گردد؛ در کسوت جوینده‌ای جوان به گروهی از استادان معنوی معرفی شد و طیف وسیعی از تعالیم معنوی را تحت نظارت استادان نظام وایراگی اک مورد مطالعه قرار داد. پال تمام تعالیم اکنکار را که در چهار گوشه جهان پراکنده بود، گردآورد و برای سپردن به نسل بعدی آماده ساخت. پال به صف استادان وایراگی اک پیوست و با رسیدن به مقام «استاد حق در قید حیات»، رسالت عرضه اکنکار به جهان، به عهده او واگذار شد.

وی مؤسسه غیرانتفاعی اکنکار را در سال ۱۹۷۰ در آمریکا تأسیس کرد و در سال ۱۹۷۱ درگذشت. هم‌اکنون شصت کتاب از وی به چاپ رسیده است که حدود یک سوم آن در بازار کتاب ایران موجود است. اما نکته‌ای که همواره اذهان منتقدان این مکتب را مغشوش می‌کند آن است که وقتی وی در یک رستوران، آب پرتقال می‌نوشد، مسموم شده و چند ماه ناپدید می‌شود و بعد از رؤیت دوباره او در جامعه آمریکا، درباره مکتبی به نام اکنکار صحبت می‌کند؛ درحالی‌که هیچ‌گاه مشخص نشد وی در این مدت به کجا رفته و چه حوادثی برای او اتفاق افتاده است. وی در معرفی مکتب باستانی خود می‌گوید:

من رهبر معنوی جهان هستم و قبل از من ۹۷۰ استاد دیگر وجود داشته‌اند که در طول تاریخ حیات بشر همواره مردم را به سوی اک راهنمایی می‌کردند! (کیانی، ۱۳۸۵: ۶۷)

در سال ۱۹۸۱ سری هارولد کلمپ با نام معنوی «ماهانتا»^۱ به سمت «استادی حق در قید حیات» رسید و تا این زمان نیز رهبری معنوی اکنکار را عهده‌دار است. وی در سال ۱۹۶۷ از سوی پال توئیچل وصل اک را دریافت نمود و شایستگی ورود به عوالم الاهی را کسب کرد. پیروان این آیین معتقدند: اکنکار از روز ازل وجود داشته و مطرح بوده است و دیگر ادیان در دوران‌های بعد پایه‌گذاری می‌شوند (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۸) لذا اکنکار ریشه‌ای باستانی دارد که در عصر حاضر از خفا به عیان رو کرده است و از طریق دسته‌ای تمرینات معنوی، به انعکاس آگاهی درونی که از میان وضعیت‌های تحتانی به وضعیت‌های شفاف و نشئه‌آور الاهی سفر می‌کند. (www.huist.persianblog.com) پال توئیچل می‌گوید:

اکنکار، دانش باستانی سفر روح نام دارد که عملی دقیق بود و خالص‌ترین تعالیم را در بر می‌گیرد. اکنکار قائم به ذات است و عقل از سادگی آن مبهورت می‌گردد. اکنکار از همه تعالیم کهن‌تر و سرچشمه تمام مکاتب است. (همان)

مبانی دانش اکنکار

در این دیدگاه ریسمان زرین مشترک اک (جریان مسموع الاهی، کلمه الاهی) تمام تعالیم معنوی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. (همان) مبانی دانش اکنکار بر اساس بینش به زندگی و وقایع زندگی روزمره است که به‌وجودآورنده تمامیت زندگی ماست. با بهره‌گیری از این دانش، راه‌حل بزرگ‌ترین مشکلات و موانع اهدافمان را به دست می‌آوریم. ما آنیم که خود به‌وجودآورنده زندگی‌مان هستیم. اساس این دانش، ایجاد تعادل میان وقایع مثبت و منفی زندگی است؛ به‌گونه‌ای که تمامی وقایع زندگی تأثیری بر بینش و اهداف حقیقی ما نداشته باشد. این تنها وضعیت مطلوبی از آگاهی است که ما را با تمامی آنچه که به سویمان می‌آید، هماهنگ می‌سازد. در این وضعیت ما توانایی پیوند با آگاهی کیهانی را خواهیم داشت و شاهد نظم کیهانی خواهیم بود.

اکنکار تنها جریان حیات است و به تنهایی، تمام مفهوم حقیقت را در بر دارد و دیگران

۱. Mahanta.

همه در سایه آن قرار دارند.

اکنکار اولین آموزشی است که می‌آموزد رستگاری، در مرگ کالبد فیزیکی و رهاشدن روح نهفته است. اکنکار یک راه فردی است. همه می‌توانند این راه را طی کنند؛ ولی نه به صورت گروه‌های مجتمع. هر کس باید به راه خود رود و چیزی را تجربه کند که به خودش انحصار دارد؛ لذا ارزش و اعتبار تجربیات معنوی فردی در اکنکار یک اصل است. (همان) پال توئیچل می‌نویسد:

بشر مختار است ادیان و فلسفه‌هایش را به شکل بازیچه در جهان‌های پایین در دست داشته باشد تا با آنها سرگرم باشد. خدا می‌گوید: هر دینی که بشر دارد، باید راهی باشد جهت کسب تجربه؛ نه بیشتر از آن! (همو، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

وی در جای دیگر می‌نویسد:

کتب آسمانی حاوی تجربیات درونی انبیا، اولیا و بنیانگذاران ادیان می‌باشد. (پال توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۶) بدون تجربه، اعتقاد، آگاهی را در اک به دست نخواهیم آورد. در این هستی ما با تجربه آموزش می‌بینیم؛ نه با کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و تعلیمات. (همو، ۱۹۹۶: نامه شماره ۳)

او ضمن عباراتی متناقض، ارزش تجربه را از نقطه اوج به حضيض کشانده، می‌نویسد:

به عقیده اکنکار معجزه‌ها نیز تنها بازی کردن با نیروی طبیعت است. تمام معجزه‌ها چیزی جز بازی‌های ذهنی نیست و برخلاف آنچه اکثریت بشر تصور می‌کنند، به هیچ عنوان عملیات قدرت الاهی و مقدس محسوب نمی‌شوند. (همو، ۱۳۷۹: ۱۳۲) آنچه تمام پیامبران الاهی در نصایح بیان فرموده‌اند، همه برگرفته از نظرات شخصی آنان بوده است و ماجرای وحی کردن جبرئیل به پیامبر و اینکه خداوند آنان را به سوی حق و حقیقت هدایت می‌کند، همه برگرفته از تخیلات یا تجربیات شخصی ایشان بوده است و آنچه را دستور و فرامین از جانب خداوند برای انسان‌ها می‌دانستند، کذب محض می‌باشد. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۷۸)

اکنکار آیین نور و صوت خداوند

اعتقادنامه باستانی اکنکار بیان‌کننده این مطلب است که تمام زندگی در یک سرایشی از سوگماد - خداوند - به طرف عوالم پایین و از میان آنها و در میان آنها جریان دارد و هیچ چیز بدون وجود این جریان هستی که ما با نام «اک» یا «حق» می‌شناسیم، وجود نخواهد داشت. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۸) این جریان، یک جریان صوتی است که از منشأ الوهیت نشئت می‌گیرد و دربرگیرنده مجموعه تعلیمات و دانستنی‌هایی است که از خدا ناشی می‌شود. این جریان صوتی در واقع خود خداست در حال بیان، و در عین حال روشی است که با آن خداوند خود را به تمام جهانیان می‌شناساند. (همو، ۱۳۸۱: ۱۲۱)

جریان اک ممکن است به صورت صدا شنیده شود و به صورت نور دیده شود. ما به کمک صدا در جهان بیرونی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و بدین تربیت صدا، نقش واسطه‌ای را بین ما (جهان درونی ما) و جهان بیرونی ایفا می‌کند. در آیین اکنکار صوت نسبت به نور اهمیت بیشتری دارد. روح بدون نور می‌تواند عمل کند؛ اما بدون صوت نه. (www.eck_iran.com)

سری هارولد کلمپ - استاد حق در قید حیات - می‌گوید: «نور و صوت خداوند با هم صدای خدایند که در کتب مقدس آن را با نام کلمه یا کلام خدا می‌شناسیم». (همان)

موضوع اصلی راه مقدس اک، به جز کلمه یا آنچه صوت نامیدیم، نماینده خداست که آن را «سات گورو» یا استاد می‌نامیم. (همو، نامه شماره ۱۴) آنان که راه اک را برگزیده‌اند تا به هشپاری مطلق الهی برسند ابتدا با هدایت سات گورو به مرحله خودشناسی رسیده و به شکوفایی معنوی نائل می‌شوند؛ سپس برای خداشناسی به پادشاهی آسمان‌ها قدم می‌نهند؛ در این میان به تدریج به روح آزاد و رهایی تبدیل می‌شوند که آزاد است تا در شرایط مطلق ابدی زیست کند. (همان: نامه شماره ۱۵)

برای گشودن و ارتقای وضعیت آگاهی و دیدن نور و شنیدن صوت خداوند باید به ذکر اسامی مقدسی پردازیم. اوووم، هیو^۱ - سوگماد^۲ از جمله این اسامی هستند. (همان: نامه

۱. HU.

۲. Sugmad.

شماره ۲)

هیو اصلی‌ترین ذکر در اکنکار - شبیه به هو یا هو در میان عارفان (کمال الماسی، ۱۴۸۱: ۱۸) - و نام باستانی برای خداوند است. (www.Todaylink.ir) کتاب اصلی اکنکار نیز شریعت - کی - سوگماد (طریق مقام جاودان) نام دارد که تاکنون تنها دو جلد از این کتاب عظیم را پال توئیچل به زبان زمینی ترجمه کرده است! (سایت فارسی اکنکار، حکمت باستانی برای عصر حاضر)

اعتقادات اصلی اکنکار

اکنکار معتقد است که:

- روح، ابدی و هویت حقیقی فرد است؛
- به دلیل عشق خداوند به روح است که روح وجود دارد؛
- روح در سفری برای شناخت خود و خداست؛
- شکوفایی معنوی می‌تواند با تماس آگاهانه با اک، روح مقدس تسریع شود؛
- این تماس می‌تواند در طی تمرینات معنوی اک و با راهنمایی استاد در قید حیات اک حاصل شود؛
- ماهانتا، استاد در قید حیات اک، رهبر معنوی اکنکار است؛
- تجربه و آزادی معنوی در این زندگی برای همه میسر است؛
- می‌توان به‌طور فعالانه جهان‌های معنوی را از طریق سفر روح، رؤیاها و روش‌های دیگر مورد بررسی قرار داد. (www.eck_iran.com)

مفهوم خدا در اکنکار

مفهوم خدا در اکنکار به معنای پیچیده‌ای تبدیل شده است. پال توئیچل گاه از خدایی مخوف سخن می‌گوید و گاه از تجربه عشقی بی‌همتا حکایت می‌کند. خدا گاه برترین قدرت است؛ اما در جایی دیگر حتی در خلقت نیز نیازمند یاری است. به گوشه‌هایی از اوصاف خداوند در آیین اکنکار اشاره می‌کنیم:

خدا از روی نیاز جهان‌ها را بنا کرد. (توئیچل، ۱۳۸۱: ۱۳۷) و در مورد آنچه در جهان می‌گذرد بی‌اعتنا است؛ زیرا این دنیا چون ماشینی است که پس از روشن‌شدن، خودبه‌خود به کارش ادامه خواهد داد. (همو، ۱۳۷۸: ۶۸) خدا جدا و فارغ از بشر است. (همان: ۷۰)

استاد حق، همکاری برای خداوند است که در امور جهان او را یاری می‌دهد. (همان: ۲۳) خدا مستقیماً در خلقت دخالت ندارد. اگر این خلقت آگاهانه باشد، از طریق اکنکار صورت می‌پذیرد و اگر ناآگاهانه باشد مانند بقیه خلقت است. (همان: ۳۹)

پال می‌نویسد:

تنها چیزی که به آن یقین دارم این است که خدا عشق است و عشق خدا؛ لیکن همه شیرینی و زیبایی که در تعالیم مکاتب اسرار فلسفه‌ها و ادیان وجود دارد، هیچ کدام درست نیست؛ چون از طرف دیگر، خدا مخوف، زنده، ترسناک، انزجارآور، پرمدها، پر زرق و برق، بی‌تعصب، کریه، خشن و نازیباست. (همو، ۱۳۸۱: ۱۵۰)

سوگماد

اکنکار جهان‌های هستی را به دوازده طبقه تقسیم می‌کند و در پی آن، برای هر طبقه خدایی قائل می‌شود که حاکم و فرمانروای طبقه خویش است. یعنی دوازده جهان و دوازده خدا. این طبقات به‌دست سوگماد خلق شده‌اند که کامل‌ترین خداست و در طبقه دوازدهم است و پست‌ترین طبقه، همین جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و خدای آن نیز ضعیف‌ترین خداست که «کل نیرانجان»^۱ نام دارد و صاحب قطب منفی عالم و مظهر تجلی منفی خداست. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴/ ۶۹) پال در مورد کل نیرانجان می‌نویسد:

او پروردگار انجیل، یهوه عبری‌ها، مسیحیان و الله محمدی‌هاست. او براهم و دانتیست و عملاً خداوند همه ادیان و مذاهب است. (توئیچل، ۱۳۷۹ الف: ۲۰۷)

هرچند اکنکار در تعریف سوگماد به تناقض‌گویی‌های فراوانی کشیده شده؛ اما به‌طور

۱. Kalniranjan.

خلاصه می‌توان از دیدگاه اکنکار، سوگماد را چنین تعریف کرد:

او بی‌شکل، همه‌جا حاضر و ناظر، اقیانوس عشق و رحمت است که تمام زندگی از او جریان می‌یابد. تمام راستی‌ها، حقایق، اندیشه‌ها، عشق، قدرت و تمام خدایان نواحی عالم، مظهر او هستند. او به هر شکلی که در مراحل مختلف خلقت ایجاب کند، در می‌آید؛ ولی هیچ‌یک از این اشکال، تمامیت او را نشان نمی‌دهند؛ زیرا او همچنان بی‌شکل می‌ماند. او به صورت غیرمشخص در همه عالم گسترده است؛ یعنی جوهر هستی حیات کل (خدای محمد، عیسی و موسی)، آنچه که اوست و کلیتی که در اوست. بنابراین هیچ نامی نمی‌توان بر او نهاد؛ مگر نام شاعرانه و عارفانه خدا.

پال می‌نویسد:

او فاقد چندوچون است. نامعین و نامحدود است و درباره‌اش نمی‌توان چیزی گفت و تجلی بیرونی دارد به نام «ساگونا» که نمی‌توان حقیقت جاویدان را بر او نهاد. (همو، ۱۳۸۰ الف: ۲۳۲)

در مقابل این اظهارات و توضیحات صراحتاً می‌نویسد:

سوگماد (رب الارباب اکنکار) یک موجود برتر نیست. چیزی هم نیست که باری از دوش تو بردارد. هرگز حتی آبی نیست که به تو برکت دهد. (همو، ۱۳۷۹ الف: ۶۲) سوگماد تمام آفرینش را برپا کرده و قدرت خلاقه خویش را با یکایک مخلوقاتش تقسیم کرد و با این عمل، بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت‌های خدایی خویش را از دست داد؛ اما هرگاه اراده کند می‌تواند آن را از وجود هر توزایی (روح) بیرون کشد و به خود بازگرداند. سوگماد بدون مخلوق خود، یعنی توزا (روح) نمی‌تواند باشد و به همین ترتیب توزا بدون سوگماد از هستی برخوردار نیست. (همان: ۶۸ و ۶۹)

اراده سوگماد، یعنی اراده‌ای که کلی است و انسان می‌تواند با آن به هماهنگی و آرامش درون دست یابد. البته در جای دیگر سوگماد را به‌طور کلی فاقد اراده می‌داند و در مقام علت بیان می‌کند که این کیفیتی متعلق به محصولات سوگماد است. سوگماد نمی‌تواند مستقیماً به آفریدن مبادرت کند؛ زیرا به علت نامحدود بودن و لایتناهی بودن، نه صاحب اراده است و نه

می‌تواند مقصد فکر خواهش یا فعالیتی داشته باشد؛ چون همگی این کیفیات متعلق به موجوداتی است که مخلوق وی بوده و صاحب محدودیت می‌باشند. (همان: ۲۱۴)

آنچه بیان شد گوشه‌هایی از اوصاف خداوند بزرگ اکتکار بود که تمام زندگی از او جریان می‌یابد و جوهر هستی از آن اوست.

نظام خدایان و جهان‌های اک

سلسله مراتب بی‌انتهایی از ارواح که کیهان سوگماد را اداره می‌کنند، خود یک کهکشان متشکل از پروردگاران، فرمانروایان، خالقین و حکمرانانی را تشکیل می‌دهند که گردانندگان عالم‌اند و هریک از قدرت‌هایی مانند معجزه و قدرت آفرینش برخوردارند. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۳۹۰)

نخست سوگماد، در سکوت مأوای خویش در اقیانوس عشق و رحمت آسوده بود. بیرون از او نه طبقاتی، نه کائناتی، نه جهانی، نه روح و نه هیچ وجود یا مخلوقی وجود داشت. فقط سوگماد در اقلیم جاویدان خود و در رؤیا آرمیده بود. با رؤیای او شکل گرفتن جهان‌ها در درونش آغاز شد:

ابتدا «آنامی لوک» را آفرید که مأوای اقلیم بی‌پایانی از خالیا است. چون سوگماد از خلق این طبقه کمال خشنودی نیافت، به رؤیا رفت.

دوم نوبت «آگام لوک» بود که جایگاه اقلیم منبع و دسترسی‌ناپذیر شد و در آن نه حیاتی دیده می‌شد و نه مخلوقی. سوگماد به خلق این اقلیم نیز خشنود نشد.

آنگاه سومین جهان، «حوکیکات لوک» (حقیقت لوک) شکل گرفت که نخستین اقلیم قابل دسترسی وجودها و هوشیاری‌هاست. سوگماد از این آفرینش هم خشنود نبود.

چهارمین درگاه در «آلایا لوک» را صورت بخشید. آنجا که گستره بی‌پایانی از جهان‌های لاشیئی مقیم است.

این چهار طبقه را «ساج خند» نامید و از آنجا که از این آفرینش خشنود نشد، بازهم به خواب رفت.

در رؤیای پنجم «الخ لوک» را دید که سلسله‌ای بی‌انتهای از جهان‌های نادیدنی است و هیچ وجود، روح یا شیئی هرگز در آنها دیده نمی‌شود. پس آن را طبقه نادیدنی نام گذارد.

هنوز سوگماد با آفرینش خود خشنود نبود.

در خواب ششم، «آتما لوک» را صورت بخشید؛ جایی که اینک روح هر چیزی در آن آرمیده است. در اینجا بود که سوگماد در تدبیر سلسله جهان‌های بعدی حکمت یافت. باز در رؤیا شد تا آنچه را در این طبقات آفریده بود درک کند. صدای خروشان خود را به درون این جهان‌های درون جهان‌ها روانه کرد. صدایش نغمه بهشتی شد و «کلمه» را ادا کرد و کلمه، در بستر طبقات هستی درغلتید. کلمه سوگماد، اک شد، روح «بودن» شد. اینجا بود که خدایان، فرمانروایان، روح‌ها و همه وجودهایی که سوگماد در خواب دیده بود، به هستی کشیده شدند. در بستر همین کلمه بود که فرزند او، ماهانتا هم به ظهور رسید. این‌چنین سوگماد، اک و ماهانتا یک واقعیت واحد شدند. خدا با ماهانتا گفت: «من جهان‌های سعادت و شادی را آفریدم؛ اما هنوز در مخلوقاتم بلوغ معنوی دیده نمی‌شود. بنابراین، باید نظامی از جهان‌های زیرین بیافرینم که طبقات ماده، مکان، انرژی و زمان‌اند. عوالم تاریکی، نور و کالبد».

سوگماد بازویش را بر فراز گنبد هستی گشود و جهان‌های تیرکولی را آفرید که شامل چهار ناحیه بین قطب منفی خلقت و آتما لوک است. درون این نواحی، عناصر ماده، انرژی، مکان و زمان را تعبیه کرد. اما سوگماد از آنچه آفریده بود خشنود نبود و بار دیگر در رؤیا شد. این بار سلسله مراتب معنوی کائنات را شکل بخشید. این سلسله از سوگماد آغاز می‌شد و در پی آن اک و ماهانتا آمدند. سپس نوبت به «استاد حق در قید حیات»، پیران نظام و ایراگی، پروردگاران یکایک عوالم بالا، محافظین شریعت کی سوگماد رسید. آنگاه عوالم زیرین برای تجربه وجودهایی به نام آتما یا روح شکل گرفت. در رأس این عوالم، که عوالم سه‌گانه نام گرفتند، کل نیرانجان، آفریدگار عوالم منفی را برگماشت. سوگماد از آنچه در عوالم زیرینش انجام یافته بود، خشنود نشد و به رؤیای دیگری رفت. حاصل این رؤیا، انتساب پروردگاران عوالم زیرین بود. سپس اربابان کارما، دواها (فرشتگان)، ارواح سیاره‌ای، جانوران، نیروهای عنصری و همه مخلوقات مادون وی شکل گرفتند. سوگماد در خواب دید که همه این تجلیاتش نیاز به حیات داشت. پس اک به درون کیهان‌ها و عوالم آنها دمیده شد، تا فعالیت بیافریند. با این عمل سوگماد، برترین آفرینش خود را که آتما باشد، به همه عوالم نثار کرد. آتما یا روح، باید کمال می‌یافت. پس آن را به جهان‌های زیرین فرستاد تا پس از نیل به کمال، به خانه‌اش نزد وی باز

گردد. سوگماد بر هر طبقه‌ای پروردگاری گماشت تا در جایگاه مجرای به منظور جاری شدن انرژی‌های قدرتمند خدمت کند، که از اقیانوس عشق و رحمت نازل می‌شد.

در ابتدا، هنگامی که خدای متعال تصمیم بر این گرفت که عالم را به هستی درآورد، قدم اول، آفریدن نخستین تمرکز فعالیت بود. می‌توان گفت به این ترتیب، نخستین قدم به سوی جهان‌های زیرین برداشته شد. این محور فعالیت، فرمانروای طبقه آنامی و نامش «آنامی پوروشا» تعیین شد. این تجلی، پروردگار نخستین عالم است. آفرینش تمامی سازمان‌های حیات اکنون از مجرای همین نخستین تجلی منفرد امکان‌پذیر شد.

انرژی متعال و آفریننده اک به کمک آنامی پوروشا، وجود مهیبه به نام «آگام پوروشا» را در طبقه آگام لوک به عرصه کشید. به تبع او «حوکیکات لوک» و فرمانروایش «حوکیکات پوروشا» ظهور یافت. باز هم از مجرای این وجود عظیم، سوگماد، «آلایا لوک» و فرمانروایش «آلایا پوروشا» را شکل داد. بعد نوبت به «الخ پوروشا» رسید که فرمانروای طبقه «الخ لوک» شد. تجلی منفرد بعدی سوگماد، از مجرای «الخ پوروشا» جاری و در قالب «سات پوروشا» یا «ست‌نام» پدید آمد و به خود فردیت گرفت.

ست نام - پروردگار نواحی آتما لوک - مأموریت یافت تمامی فعالیت‌های آفرینش مادون آن بخش از عوالم را که طبقات تحتانی نام داشتند، به مرحله اجرا بگذارد. این طبقات شامل طبقه اتری (ساگونا براهم)، ذهنی (پارا براهم)، علی (برهمندا)، اثیری (توریاپاد) و فیزیکی (آندا یا پیندا) می‌شوند.

او یکایک نواحی را آفرید و همزمان با خلق هر عالمی، حکمران هر طبقه‌ای را نیز آفرید و مسئولیت طبقه مربوط خود را بر عهده او قرار داد.

نخست «ساگونالوک»، بخش بالایی عالم ذهنی شکل گرفت. در حاکمیت این طبقه، «ساگونا براهم» جای گرفت و این طبقه قلمرو قدرت او بر تمامی وجودها و عناصر زنده‌ای است که در این عوالم به سر می‌برند.

دوم نوبت به «ماهاکل لوک» رسید که همان عالم ذهن است. جایگاه فرمانروایی این عالم را به «پارا براهم» سپرد که وظیفه‌اش متقاعد کردن جویندگان خداست به اینکه طبقه ذهنی، رأس کائنات و جایگاه آرامش ابدی است.

سوم، «برهمندا لوک» صورت یافت که جهان طبقه علی است. در اینجا سوگماد و تمامی کار ما و خاطراتی را جای داد که روح‌های تناسخ‌یافته در طبقه فیزیکی پشت سر گذاشته‌اند. فرمانروایی این طبقه را به «براهم» تفویض کرد.

چهارم نوبت تأسیس «توریاپاد لوک»، عالم اثیری است. در صدر این ناحیه، کل نیرانجان در مقام سلطان تمامی موجودات هوشمند گماشته شد. اینجا عالمی است که در آن، روح درس‌های تکامل را می‌آموزد تا بتواند به وضعیت بهشتی بازگشت کند. کل نیرانجان در این طبقه، کل نیرانجان حقیقی نیست، بلکه زاده اوست. اینک نظام ویراگی که سپاه پنهان اک را می‌سازد، توانست سازمان خدمت خود را روی یکایک طبقات بی‌شمار کیهان بنا سازد. در صدر نظام، ماهانتا کالبد زنده سوگماد قرار دارد. تمامی عصاره معنوی خدا، کالبد جسمانی او را برای تجلی و خدمت در عالم ماده برمی‌گزیند. (چکیده‌ای از کتاب شریعت کی سوگماد، ج ۱ که از سایت فارسی اکنکار؛ راهی به لایتناهی به آدرس: www.thend.blogfa.com گرفته شده است)

طبقات و محافظین کتاب مقدس اک

سوگماد پیروان پرشکوه ویراگی را به حفاظت از شریعت کی سوگماد، (کتاب مقدس نظام اک) می‌گمارد. در هر طبقه، یکی از پیران، مسئولیت آموزش حکمت زرین این کتاب را نیز به عهده می‌گیرد. سوگماد با تدبیر خود در هر طبقه، یک بخش از این کتاب را جای داده است. طبقات و محافظین مزبور چنین‌اند:

اقیانوس عشق و رحمت سوگماد

آنامی لوک: پادما سامبا محافظ این بخش از شریعت کی سوگماد است که در معبد حکمت زرینی به نام قصر ساتاویسیک حفظ می‌شود.

آگام لوک: نام پیر نگهبان این بخش از شریعت، «ماهایا گورو» و نام معبد حکمت زرین این طبقه، «کازی دائوتز» است.

حوکمات لوک: پیر نگهبان در این طبقه «آسنگا کایا» نام دارد و محافظ این بخش از کتاب مقدس در معبد حکمت زرین، «جارتز چونگ» است.

آلایا لوک: «توسنگ سیکسا» پیر عظیم‌الشانی است که محافظت از کتاب مقدس این طبقه را در معبد حکمت زرین «آناکامودی» بر عهده دارد.

الخ لوک: پیر محافظ در اینجا سوکا گامپو، نگهبان کتاب مقدس شریعت در معبد حکمت زرین «تاماناکوپ» است.

آتما لوک: پیر نگهبان کتاب مقدس شریعت در معبد حکمت زرین «پارام آکشار»، «جاگات گیری» نام دارد. این مکان منزلگاه دانش زوال‌ناپذیر، بالاترین معبد حکمت زرینی است که روحی که به کالبد فیزیکی وابسته است می‌تواند در آن به مطالعه شریعت بپردازد.

پایین‌تر از طبقه روح، به طبقه «ساگونا لوک» برمی‌خوریم. محافظ شریعت در این طبقه لائی‌تسی^۱ است که معلم کلاس شریعت در معبد حکمت زرین دایاکا واقع در شهر «آرهی ریت» است.

بارا براهم لوک یا طبقه ذهنی: صاحب معبد حکمت زرینی به نام «نامایاتان» در شهر مرکیلاش است که استاد و نگهبان شریعت این معبد، «کوچی چاندا» است.

برهمندا لوک یا طبقه علی: پیرمحافظ این بخش از شریعت، «شمس تبریز»^۲ استاد معبد حکمت زرین «ساکاپوری» واقع در شهر هونو در این طبقه است.

آندا لوک یا طبقه اثیری: گوپال داس نام استادی است که نگهبان و مدرس کتاب شریعت را در «آسلکه پوسیسی»، معبد حکمت زرین این طبقه، بر عهده دارد. این معبد در شهر «سahasradal کانوال»، پایتخت این طبقه واقع است.

پیندا لوک یا طبقه فیزیکی: «رامی نوری» نام پیر محافظ شریعت در معبد حکمت زرینی به نام «خانه موکشا» واقع در شهر رتز، پایتخت سیاره زهره است.

پریت وی لوک یا جهان خاکی: «استاد پائوبل ساکابی» محافظت از شریعت را در معبد

۱. Lai Tsi.

۲. Shamus-I-Tabriz.

«گاره هیرا» واقع در شهر معنوی «آگام دس» بر عهده دارد. این شهر اقامتگاه «اشوآر خانوال» است و در نقاط بسیار دوردست و مرتفع کوه‌های هیمالیا قرار دارد. سوراتی لوک یا عالم کوهستان: پیر و نگهبان کتاب مقدس در «دیرکاتسوپاری»، استاد «فوبی کوانتز» است.

آسوراتی لوک یا عالم صحرا: «دیرفاقینی» واقع در صحرای گوبی، نام معبد حکمت زرین این عالم و «بانجانی» نام استاد این معبد است. (برگرفته از کتاب شریعت کی سوگماد، ج ۱، در سایت: اکنکار راهی به لایتناهی به آدرس: thend.blogfa.com) چالاها (نوآموزان) غالباً مطالعه آثار مقدس را در رؤیا از این معبد آغاز می‌کنند. پال توئیچل می‌نویسد:

نوشته محمد [ﷺ] قرآن، هفت بهشت را به همان گونه که او شاهد بود، تشریح می‌کند. این بدان معناست که او از تمام طبقات اطلاع داشته؛ اما به هر حال طبقاتی که او سیاحت کرده با طبقاتی که دیگران در تجربیات مشابهشان تشریح می‌کنند، متفاوت است. او از بهشت ششم و رشته عظیمی صحبت می‌کند که بر بهشت و تمام زمین سکنا دارد. بیشتر این‌طور به نظر می‌آید که سایر جهان‌های بهشتی که او ماورای آنجا تجربه کرده، قابل انطباق است؛ زیرا او راجع به نواحی نور ذخیره‌کننده و تاریکی توضیح می‌دهد. سفر در اقالیمی که از ابر پوشیده و محمد [ﷺ] صورت خدا را آنجا مشاهده می‌کند. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۳۱)

اساتید اکنکار در طول تاریخ

از آنجا که مؤسس اکنکار این دانش را یک سیستم باستانی می‌داند، برای بیان این قدمت شگردی در پیش می‌گیرد و طی آن نام بسیاری از دانشمندان، عرفا، شاعران، ادیبان و فیلسوفان را اعضای مکتب اکنکار معرفی کرده و همه آنان را استادان و معلمان طریق اک قلمداد می‌کند. پال توئیچل می‌گوید: استادان یونانی چون: اپولونیوس، فیثاغورث، سقراط، ارسطو و افلاطون، از سوی اساتید باستانی، هنر اک را فرا گرفته بودند. در این دیدگاه عملاً هر انسانی که به تمدن بشری خدمتی کرده، یک «چالا» یا شاگرد تعالیم اکنکار بوده است. این امر در زمینه‌های مختلف علوم مانند ادبیات، هنر، فلسفه، اقتصاد، مذهب، طب و روان‌شناسی مصداق دارد. (همو، ۱۳۸۰ ب: ۱۰) حافظ، عمرخیام، (همان: ۱۷۹) فردوسی، (همان: ۹۱) شمس

تیریزی، (همان: ۲۲۰) مولانا (همان: ۱۲۲) و حتی زرتشت نیز به زعم پال توئیچل در لیست بلند استادان اک قرار دارند. (www.metamorphosis.persianblog.com)

اساتید و رهبران معنوی اکنکار در آسمان‌ها، از طرف حضرت حق (سوگماد) و ۹۷۰ استاد قبلی که در عالم برزخ هستند، انتخاب می‌شوند. نماینده خدا به همراه ۹۷۰ استاد اک و نه فرشته فرود می‌آیند و عصای قدرت اک را به رهبر جدید تفویض می‌کنند. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۶۸)

معرفی برخی اساتید اک

ماهانتا: رهبری معنوی حال حاضر این دانش را سری هارولد کلمپ به عهده دارد. او محافظ معبد فیزیکی چن‌هاسن و نهصد و هفتاد و سومین رهبر اکنکار است که به آگاهی ماهانتا نائل شده است.

ماهانتا وضعیتی از آگاهی است که به آگاهی کیهانی معروف است؛ بدین معنا که این استاد در وضعیت آگاهی خود از لحاظ درونی می‌تواند تمامی دانش‌پژوهان خود را بدون ملاقات مورد تعلیم قرار دهد و به تمامی زندگی آنان آگاه است. (کمال الماسی، ۱۳۸۱: ۱۳) ماهانتا بالاترین مقام معنوی در جهان‌های مخلوق است (توئیچل، بی‌تا: ۳۷۸) که از جانب سوگماد مأمور پرورش شاگردان شده است. ماهانتا از نظر معنوی بسیار پیشرفته‌تر از تمام پیامبران اصولگراست؛ چون تمام این پیامبران و مبلغان از جانب خدای طبقه دوازدهم (سوگماد) برانگیخته شده‌اند و مربوط به قطب مثبت هستند و چون سوگماد از کل نیرانجان بسیار بالاتر و والاتر است، ماهانتا - و هم اکنون هارولد کلمپ در آمریکا - بر تمام پیامبران این دنیا برتری دارد. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۷۵)

پال توئیچل که خود را ماهانتا (استاد حق در قید حیات) می‌دانسته، در بیان مقام والای

ماهانتا می‌نویسد:

در رأس اک، ماهانتا قرار دارد که به معنای رهبر معنوی یا خدامرد است. او قانونی است بر خود و هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد. هیچ‌کس نمی‌تواند مانع اراده او شود. تمام چیزها تحت امر و حکم اوست. او بنده هیچ‌کس نیست. او تمام جهان‌های الاهی است. او همه‌جا هست و... (توئیچل، ۱۳۷۸: ۱۲۲ و ۱۲۳)

پال توئیچل و هارولد کلمپ معتقدند تمام پیروان اگر بخواهند به خدا برسند، باید سر تعظیم فرود آورند و در مقابل ماهانتا مانند کودکان خردسال تمناً کنند تا بتوانند هم به حکمت و هم به قدرت برسند. (همو، ۱۳۷۷: ۱۰۱)

لانی‌تسی: او یک استاد چینی است که محافظ کتاب شریعت - کی - سوگماد در ساگونا لوک واقع در طبقه اتری در معبد خرد زرین واقع در شهر آرهریت است. (www.eck_iran.org)
فوبی کوآتتز:^۱ او ماهانتا، استاد اک در قید حیات در زمان بودا بود. او استاد اک قرن دهم در ایران و معلم فردوسی بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گو و نیز راهنمای معنوی کریستف کلمپ بود و او را در سفرش به آمریکا حمایت کرد تا منابع غذایی به اتمام رسیده اروپاییان را دوباره تأمین کند. (www.eck_iran.org)

ربازار تارز:^۲ او معلم معنوی بسیاری از استادان اک از جمله پال توئیچل بوده که در سال ۱۹۶۵ عصای قدرت اک را به دست او داد. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۴)

شمس تبریزی: او پیر و نگهبان کتاب شریعت - کی - سوگماد در معبد ساکاپوری در منطقه علی و استاد مولوی، شاعر ایرانی قرن سیزدهم [میلادی] و از پیروان و اساتید اک می‌باشد. (همو، ۱۳۸۱: ۱۹۵)

عمر خیام:^۳ او از شعرای قرن دوازدهم [میلادی] ایران و استاد اک، مسئول شفادهی در جهان اثیری است.

حافظ:^۴ او نیز شاعر معروف ایرانی در قرن چهاردهم [میلادی]، پیرو و استاد اکنکار بوده است. (همو، ۱۳۸۰ الف: ۱۰۳)

رؤیایا منشأ حقیقت درون

در دیدگاه اکنکار، رؤیایا دروازه‌هایی به سوی عوالم معنوی هستند. آنها می‌توانند حاوی

۱. Fubbi Quantez.
۲. Rebazar Taraz.
۳. Omar Khayyam.
۴. Hafiz.

پیام‌های آسمانی و الهامات پیشگویانه باشند. رؤیاهای می‌توانند به راحتی به سفر روح تبدیل شوند. در بین رؤیاهای می‌توان رؤیاهای تله‌پاتیک، رؤیاهای شفابخش، رؤیاهای روشن‌ضمیری، تجربه عشق الاهی، دریافت رهنمود و برخورداری از حمایت را یافت. هیچ مرز مشخصی بین رؤیاهای و سفر روح وجود ندارد. (www.eck_iran.com) هارولد کلمپ در این باره می‌گوید:

رؤیاهای تمام سطوح زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها فرصتی فراهم می‌آورند تا نگاهی اجمالی به آینده بیندازیم یا برای شفا پیشنهادهایی می‌دهند. مهم‌تر از همه اینکه می‌توانند ما را مستقیم‌تر به سوی خدا هدایت کنند. (همان)

اکنکار رؤیاهای را در دسته‌بندی‌های زیر قرار می‌دهد:

۱. جبرانی؛
 ۲. واکنشی؛
 ۳. پیشگویی؛
 ۴. جسمانی؛
 ۵. تله‌پاتیک (ارتباط ذهنی)؛
 ۶. سفر روح؛
 ۷. آگاهی ژرف یا آگاهی فلکی (شعور کیهانی) بر روی هر یک از طبقات درون. (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: توئیچل، ۱۳۷۹ ب)
- در زمان رؤیا، رؤیابین فرصتی می‌یابد تا به تقاضای خود و به همراهی استاد به تناسخات گذشته‌اش نظر افکند، کارمایی را که بر دوش می‌کشد تشخیص داده و خطاهایی را که در زندگی‌های پیشین مرتکب شده ببیند. (همان: ۵۵)
- جالب اینکه پال توئیچل در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نویسد:
- محمد صلی الله علیه و آله رؤیاهایی داشت که در آن قرآن و محتوایش را بر وی آشکار نمودند. (همان: ۶۴)

سفر روح

از میان تمام صفات کتب مقدس، یک نخ طلایی پنهان کشیده شده که همان هنر سفر روح است. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۵) سفر روح به معنای خروج روح از کالبد و سیر در جهان‌های درون است. سفر روح با استفاده از روش‌های مختلفی انجام می‌شود؛ مانند رقص چرخان درویش‌ها، خلسه بی‌واسطه، روش خواب و رؤیا، انعکاس بی‌واسطه و مستقیم و تکنیک‌های عبادی و تفکری؛ اما دو روش عمده در این طریق، روش تخیلی (تصویری) و روش صوتی است: روش تخیلی (تصویری): در این روش کافی است خود را در مکانی معین و زمانی مشخص تصور کنیم، کالبد معنوی به آن موضع منعکس می‌شود. هر کجا فکرمان را قرار دهیم، کالبد چاره‌ای جز تبعیت نخواهد داشت. (توئیچل، ۱۳۷۸: ۵۵)

روش صوتی: این روش از طریق ذکر یا مانترا صورت می‌گیرد. (همان: ۸۳) با به کار بردن این روش‌ها، راز اعصار را در می‌یابیم و آن اینکه ما خود حقیقت هستیم؛ حقیقت زنده و تجسم خود خدا. (همان: ۹۱)

به عقیده پال توئیچل: «سفر محمد [ﷺ] به جهان‌های بهشتی با اسب سفیدش چیزی بیشتر از یک تجربه سفر روح نیست». (همان: ۱۰۱)

تناسخ، زندگی‌های متوالی^۱

یکی از عقاید اساسی اکنکار، اعتقاد به تناسخ - از جمله مبانی اعتقادی بودیزم - است. تناسخ ریشه در آیین هندو دارد. هندوان معتقدند که آدمی در گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پررنج گرفتار است و تنها راه رهایی از گردونه تناسخ، پیوستن به نیروانا^۲ است. نیروانا به معنای خاموشی و آرامش است. بر اساس قانون کارما،^۳ انسان پس از مرگ در همین دنیا وارد زندگی دیگری می‌شود. (توفیقی، ۱۳۸۰: ۴۰) اگر اعمالش در زندگی قبل پسندیده و نیک بوده باشد، در زندگی جدید خود، خوش و مرفه خواهد بود و اگر دارای اعمال زشت و ناپسند

۱. Reincarnation.

۲. Nirvana.

۳. Karma.

بوده، زندگی جدیدی سرشار از سختی و بلا خواهد داشت. حتی ممکن است در زندگی جدید به صورت یک انسان ظاهر نشود؛ یعنی روحش در جسم یک انسان حلول نکرده باشد؛ بلکه در جسم یک حیوان برود و یک دوره زندگی حیوانی را بگذرانند. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۸۳) به نظر اکنکار ۹۹۹ چرخه تجسم و حلول تناسخ در کره زمین وجود دارد که مجموعه آنها چرخه بزرگ تکامل به سوی مطلق کمال را تشکیل می‌دهند. (توئیچل، ۱۳۸۰ الف: ۱۳۹) انسان نباید همواره در این چرخه‌ها باقی بماند. اگر فرد به درجه معنوی روح رسیده باشد از قید و بندهای این دنیا خلاصی می‌یابد و از آن پس در جهان‌های معنوی بالا سیر می‌کند. آنان برای اثبات معقول بودن تناسخ می‌گویند:

اگر برای هرکس تنها یک عمر قائل باشیم، این سخن غیرمنطقی خواهد بود. در یک زندگی منفرد چنین به نظر می‌رسد که ما بدون دلیل رنج می‌بریم، یا از لذایذ زندگی متنعم می‌شویم. قانون مسئولیت‌پذیری معنوی هنگامی بیشتر معنا می‌یابد که ما قانون کارما و تناسخ را بپذیریم. تناسخ به ما می‌آموزد که تا زمانی که درس‌های معنوی خود را فرانگرفته‌ایم، بارها و بارها متولد می‌شویم. (کرامر و داگلاس منسون، ۱۳۸۰: ۳۹)

معتقدان به تناسخ، مبحث معاد و قیامت را انکار می‌کنند و معتقدند که هر شخص در هر دوره حاصل زندگی قبلی خود را می‌بیند؛ اما یکی از عوامل اساسی در جهت ترویج عقیده تناسخ در هندوستان، بسط این عقیده از جانب استعمارگران و حاکمان ظالم آن کشور بود که برای توجیه زندگی فقیرانه مردم هند و چپاول‌گری‌های خودشان به مردم چنین القا می‌کردند:

در این زندگی، ما در لباس حاکمان و سیاستمداران ظاهر شدیم و در ناز و نعمت زندگی می‌کنیم و شما در فقر و بی‌پولی به‌سر برده و به زندگی ادامه می‌دهید. هرگز ناراحت نباشید؛ زیرا در دوره [تناسخ] بعدی عدالت برقرار می‌شود و جای ما با شما تغییر کرده و شما دارای یک زندگی ثروتمندانه و ما دچار فقر و تنگدستی می‌شویم. (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۸۵)

از دیدگاه اکنکار، تناسخ روندی است که روح برای رسیدن به آگاهی بالاتر و یکی شدن با روح الاهی انتخاب کرده و به‌طور طبیعی روزی هم پایان خواهد یافت؛ اما این روند بسیار

طولانی و مستلزم هشت میلیون و چهار صد هزار زندگی در تمامی طبقات است. این چرخه را می‌توان با انجام منظم و با عشق تمرینات معنوی، کوتاه‌تر کرد و برای پیروان اک می‌تواند این آخرین تناسخ باشد. (توییچل، ش ۹: ۵۴)

نقد و بررسی

در دوره ما، معنویت‌گرایی افراطی در تقابل با ماده‌گرایی افراطی در سراسر جهان رواج یافته است و با الفاظی چون یوگا، ذن، عرفان سرخ‌پوستی، زردپوستی، هندی و چینی و با مایه‌هایی از اشعار مولوی، حافظ و عطار به جامعه ما سرایت کرده است. این پاسخی است به بحران معنویت و هویت، و نوعی قدعلم کردن در برابر دین ناب و عرفان ناب. این صفتی شیطنی است که سکه تقلبی را به جای اصل به جوامع بشری عرضه می‌کنند تا عرفان دروغین را که درحقیقت ضد عرفان و معنویت حقیقی است، به جای اسلام و شریعت محمدی و عرفان برخاسته از آن بنشانند. اما آیا از طریق عرفان‌های غیر دینی و غیر اسلامی مانند عرفان‌های هندی و... می‌توان به خدا رسید؟

در پاسخ به این سؤال باید دید در چه صورت یک مکتب عرفانی، انسان را به خدا می‌رساند؟ و به سخن دیگر، یک مکتب یا گرایش عرفانی باید از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشد تا رساننده انسان به سوی خدا و موجب تقرب آدمی به حضرت احدیت شود؟ به نظر می‌رسد سه نکته اساسی تأثیرگذار وجود دارد که بر اساس آنها می‌توان میزان هدایت انسان به سوی خدا را در آن مکاتب سنجید. این سه نکته عبارت‌اند از: جهت‌گیری اساسی، معارف و مبانی نظری، و برنامه و روش عملی.

۱. جهت‌گیری اساسی

منظور از جهت‌گیری اساسی آن است که آیا مکتب عرفانی مورد نظر، اساساً جهت حرکت و کانون توجه خود را «خدا» قرار داده یا نه؟ آیا درصدد است انسان را به مقام قرب الی‌الله برساند، یا آنکه از اساس هدف آن رسیدن به خدا نیست؟ بدیهی است اگر یک مکتب عرفانی، هدف نهایی خود را رسیدن به خدا قرار ندهد،

نمی‌توان از آن انتظار داشت که آدمی را به خدا برساند. اگر از این زاویه بنگریم، غالب عرفان‌های غیردینی و حتی برخی عرفان‌های دینی، جهت‌دهنده و رساننده انسان به این مقصد عالی نیستند. مثلاً در اندیشه غالب بودایی، اساساً مسأله خدا و باورداشت او مطرح نیست. متعالی‌ترین هدف در عرفان بودایی، رسیدن به نیروانا است. نیروانا را خاموشی، خلأ و مرگ پیش از مرگ خوانده‌اند. نقطه عالی تکامل در این آیین، رهیدن از سمساره^۱ یا گردونه حیات و تناسخ و به سخن دیگر، نیامدن به این جهان گذران و رنج‌آلود است؛ نه به معنای تقرب به خدای جهان و جان آفرین. (ر.ک: نصری، ۱۳۸۲: ۹۵ - ۸۶)

۲. معارف و مبانی نظری

عمده‌ترین مبانی نظری و مشرب عرفانی یک مکتب، مبانی خداشناختی، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی است. هر اندازه یک آیین در عرصه‌های یاد شده از معارف جامع‌تر، ژرف‌تر، صحیح‌تر و استوارتری برخوردار باشد و معارف بیشتر و بهتری از توحید و اوصاف جمال و جلال و اسمای حسناى الاهی ارائه کند، یا شناخت بیشتر و کامل‌تری از عوالم هستی، مراتب آنها و چگونگی ربط و پیوندشان با خالق کل را عرضه نموده و معرفت بهتری نسبت به انسان و اینکه از کجا آمده، اکنون کجاست، به کجا می‌رود، چه استعدادها و مسئولیت‌هایی دارد، به چه مراتب کمالی می‌تواند دست یازد و چگونه می‌تواند با خدای خویش ارتباط برقرار کند، از توانایی بیشتری در رساندن انسان به خدا برخوردار است.

به نظر می‌رسد بسیاری از مکاتب عرفانی در این عرصه سخت لغزان و لرزان‌اند؛ برای مثال، در آیین بودا سخن از خدا نیست و از اساسی‌ترین مایه‌های معرفتی یک مکتب عرفانی (همان خداشناسی) تهی است؛ بدین‌رو هرگز نمی‌توان راهبری انسان به سوی خدا را از این مکتب انتظار داشت. از طرف دیگر، بنیاد جهان‌شناختی و جهان‌بینی بودیسم را نگرش منفی و رنج‌آلود به جهان تشکیل می‌دهد و در انسان‌شناسی نیز گرفتار آموزه‌های باطلی چون تناسخ می‌باشد؛ (دیوانی، ۱۳۷۶: ۱۷۲ - ۱۵۵) از این‌رو غایت مطلوب این مکتب چیزی جز رستن از گردونه تناسخ نیست. این باور کجا و به خدا رسیدن کجا؟

۱. Samsare.

آیین مسیحیت نیز بر اثر تحریفاتی که در آن رخ نمود، به‌رغم بنیاد توحیدی نخستین، گرفتار نوعی شرک و تناقض در بنیادی‌ترین ارکان اعتقادی خود (خداشناسی) شد. تثلیث‌باوری و اعتقاد به یک خدا در عین سه تا بودن، به جدّ این آیین را دستخوش تزلزل و خردگریزی ساخت. پروفیسور لگنهاوزن می‌گوید:

وقتی از کشیش‌ها می‌پرسیدم که من نمی‌فهمم چطور خدا یکی است و سه شخص است؟ در اکثر موارد جواب می‌دادند که ما نمی‌توانیم به درک این آموزه برسیم. تنها خدا می‌داند که حقیقت این امر چیست. این رمزی است که فقط خدا آن را می‌داند و عقل در اینجا به بن‌بست می‌رسد. از جمله چیزهایی که برای بنده خیلی جالب بود، این بود که در اسلام نگفته‌اند اصول دین را چشم و گوش بسته بپذیر؛ بلکه دعوت کرده‌اند که بپرس. مخصوصاً این خصلت در میان شیعیان خیلی بیشتر است. (لگنهاوزن، ۱۳۸۰: ۶)

مارگریت مارکوس که یهودی‌زاده آمریکایی بود، پس از تحقیقات فراوان درباره اسلام به این آیین مقدس گرایید و مقالات بسیاری در دفاع از اسلام به یادگار گذاشت. او می‌نویسد:

پس از آنکه عقاید همه کیش‌های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به‌طور کلی مذهب‌های بزرگ یکی بودند؛ ولی به مرور زمان فاسد شده‌اند. بت‌پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه‌بندی در کیش هندویی سرایت کرد. صلح‌جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد. پرستش آبا و اجداد جزء عقاید کنفوسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و... نتیجه این انحرافات است. هیچ‌یک از این اندیشه‌هایی که مرا منزجر ساخته بود، در اسلام پیدا نمی‌شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می‌کردم که تنها اسلام آن مذهب اصیلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذاهب فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است؛ ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است. (مارکوس، ۱۳۴۸: ۹)

۳. برنامه و روش عملی

بسیاری از مذاهب عرفانی و صوفیانه از جهت برنامه و سلوک عملی دچار افراط و تفریط‌ها و

اشکالات قابل توجهی هستند. برخی اشکالات آنها بدین قرار است:

۱. درون‌گرایی افراطی: مغفول نهادن حوزه‌های ارتباط خارجی انسان موجب شده است که برخی مکاتب عرفانی مسئولیت‌های اجتماعی انسان را به فراموشی سپرده و از نگرش مثبت به مناسبات انسانی، اجتماعی، سیاست، آزادی و عدالت تهی شوند و نتوانند بین این امور و حیات معقول و حرکت انسان به سوی غایات متعالی رابطه برقرار سازند؛ اما در دین مبین اسلام، عرفان منهای مسئولیت، مساوی با عرفان منهای دین و خداست. علّامه جعفری در این باره می‌نویسد:

ادعای عرفان با بی‌اعتنایی به انسان‌ها، مساوی عرفان با بی‌اعتنایی به خداوند ذوالجلال است؛ زیرا عرفان و عشق به خدا با بی‌اعتنایی به نهال‌های باغ او و بی‌توجهی به تجلی‌گاه او - که همین انسان‌ها هستند - مساوی با اعراض از خود خداست. (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۴)

۲. شریعت‌گریزی: برخی مذاهب و مکاتب عرفانی عملاً راه خود را از مسیر اصلی دین و شریعت الاهی جدا ساخته و بر آن پشت‌پا زده‌اند؛ در حالی که روح عرفان، قراردادن همه ابعاد و ارکان وجودی خویش در صراط مستقیم الاهی و عبودیت مطلق و خالص پروردگار همراه با عشق و معرفت است و این مسأله تبعیت کامل و مستمر از شریعت الاهی را طلب می‌کند. برخی از محققان برآنند که علت این امر، شکل‌گیری مذاهب عرفانی در ادیان پس از رحلت پیامبران و در غیاب آنان بوده و عرفان اسلامی این امتیاز را دارد که در زمان پیامبر ﷺ و در حضور ایشان شکل گرفته و چهره‌های بارزی از آن، در همان زمان درخشش یافتند. (شایگان، ۱۳۶۷: ۱۶۷ - ۱۲۰) ولی در فرقه‌هایی چون اکنکار که افرادی چون پال توئیچل و هارولد کلمپ مبلغ آن هستند، احکام عبادی اهمیت خود را از دست داده و اهمیت چندانی به آنها داده نمی‌شود.

در مقابل، دین مبین اسلام، ایمان بدون عمل را مساوی با نفی ایمان می‌انگارد؛ چنان که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الایمان معرفة بالقلب، و قول باللسان، و عمل بالارکان؛ ایمان شناخت با قلب، گفتن با زبان و عمل با اعضا و جوارح است» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۱ / ۷۲؛ ری‌شهری،

بی‌تا: ۱ / ۳۶۰، ح ۱۲۶۲) و در جای دیگر فرمود: «الایمان والعمل اخوان شریکان فی قرن، لایقبل الله احدهما الا بصاحبه؛ ایمان و عمل دو برادر همبسته به یک رشته‌اند. خداوند هیچ‌یک را بدون دیگری نمی‌پذیرد». (همان: ۱ / ۳۶۴)
ابن عربی می‌نویسد:

مانال من جعل الشریعة جانباً شیئاً و لو بلغ السماء مناره؛ هر که از شریعت فاصله گیرد، اگر تا آسمان هم برسد، به چیزی از حقیقت نائل نمی‌شود. (ابن عربی، بی‌تا: ۱۶)

ثمره آن نگرش، اباحی‌گری است و ثمره نگرش اسلامی، تنظیم همه کنش‌ها و رفتارها در جهت صحیح و رساننده به سوی خدا و تصفیه ظاهر و باطن از هر آنچه رهنز راه خدا و بازدارنده از تعالی و تکامل انسان است.

امتیازات عرفان اسلامی

عرفان ناب و اصیل اسلامی از امتیازات متعددی برخوردار است که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد:

- جهت‌گیری دقیق و همه‌جانبه به سوی کمال مطلق و مبدأ و غایت هستی؛ یعنی ذات پاک احدیت؛
- ابتدا بر مبانی نظری استوار، خردپذیر و منطقی؛
- دارای برنامه عملی جامع معتدل، هماهنگ با فطرت بشر و نظام تکوین، دارای لطافت، ظرافت و دقتی بی‌نظیر؛
- خاستگاه الهی و اصالت دینی؛
- انگیزاننده و امیدبخش.

نقد مبانی عرفان اکنکار

عرفان سکولار مانند اکنکار در مواردی چون اصول اعتقادی و روش‌های معنوی از عرفان بودیسم و هندوئیسم بهره‌های فراوانی برده است. به نظر می‌رسد سه اصل اساسی در مبانی

عرفان بودیسم و هندوئیسم، با عرفان‌های سکولار امروزی مشترک است: نخست اینکه این مکاتب یا اصلاً موجودی به نام خداوند را مطرح نمی‌کنند و به آن باور ندارند یا اگر هم توجه داشته باشند، اهمیت خدایانشان بیش از انسان نیست. این مبنا موجب شده که برخی عرفان‌های شرق دور، به راحتی در تمدن غربی که بر پایه اومانیسیم استوار است جایگاه مناسبی پیدا کنند.

دوم آنکه، اندیشه معاد و حیات اخروی در جهانی دیگر، به صورت اعتقاد به تناسخ، یعنی بازگشت‌های متوالی به این جهان، در مکاتب بودیسم و هندوئیسم پذیرفته شده است؛ به این معنا که ایشان برای زندگی این جهانی قائل به تکرار هستند. خصوصاً اینکه راه‌هایی برای رهایی از رنج زندگی که همواره تکرار می‌شود و ادامه دارد، پیشنهاد می‌کنند. اصل سوم، نداشتن پیامبر و شریعت است که این امر خود موجب شده عرفان در این مذاهب بسیار شخصی شود و هر کس ارتباط درونی و راه خود را، خود پیدا کند. این اصل در عرفان‌های شرق دور نیز با اصالت فرد در تمدن غرب کاملاً منطبق است.

در مجموع این اصول در عرفان‌های شرق دور و تمدن غرب، به قدری مشابه و نزدیک است که از مقارنت آنها عرفانی مسخ شده و سکولار متولد می‌شود. (مظاهری سیف، www.aftab.ir/articles/religion/theosophy)

انسان مهم‌تر از خدا

از آنجا که یکی از پیش فرض‌های سکولاریزم، اومانیسیم و انسان‌محوری است، طبق آن انسان، مدار و محور همه چیز است. خالق و آفریننده همه ارزش‌ها، خود انسان است و جدا از انسان و عمل او، هیچ ارزش و اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. ارزش‌های اخلاقی و بایدها و نبایدها و شیوه زندگی را نباید از وحی آموخت و از عالم غیب گرفت و انسان می‌تواند تمام ارزش‌ها را مستقلاً وضع کند. این عرفان فقط می‌گوید: انسان! تو می‌توانی آرام و توانمند به زندگی خود ادامه دهی؛ اما در برابر ارزش‌های زندگی هیچ موضعی ندارد. در این دیدگاه ارزش‌های مطلق، ثابت، کلی و دائمی وجود ندارد و امور اخلاقی محدود، موقتی و نسبی‌اند و

خوب و بد مطلق وجود ندارد. هرچه هست زاییده عقل و درک محدود آدمی است. مثلاً اگر سقط جنین در یک جامعه آزاد باشد، نمی‌توان گفت خوب است یا بد و اگر همین عمل را در جامعه دیگری تحریم و ممنوع سازند بازهم نمی‌توان گفت که خوب است یا بد.^۱ در اکنکار نیز وضع همین‌گونه است و هیچ‌گونه ارزش الهی و مطلق وجود ندارد. سایت فارسی اکنکار در جواب این سؤال که آیا اکنکار با سقط جنین یا همجنس‌بازی مخالفت می‌کند؟ آورده است:

«اکنکار می‌آموزد که روح ابدی و فناپذیر است و اینکه روح اینجا بر روی زمین است تا تجربه کسب کند.» اکنکار موضوعاتی از قبیل سقط جنین، طلاق یا گرایش جنسی را تصمیمات شخصی در نظر گرفته و در مقام یک سازمان، نظری نمی‌دهد. (www.eck_iran.com)

اعراض از خدا نیز از مبانی ایدئولوژی سکولاریزم است. سکولاریزم می‌آموزد که بی‌خدا زندگی کنید و بی‌حضور او به تنظیم امور پردازید. طبق این دیدگاه، نه نظارت الهی در کار است و نه ثواب و عقاب اخروی و آدمی آزاد است که به دلخواه خود عمل کند؛ درحالی‌که طبق دلایل متقن فلسفی و آموزش‌های ادیان الهی، بشر موجودی است ممکن‌الوجود که سراپا نیاز، عین محدودیت و وابستگی است. چنین موجودی را که عین فقر، احتیاج و اتکاست چگونه می‌توان آزادی نامحدود بخشید؟ (همان)

اکنکار نیز در برابر دین و آموزه‌های وحیانی دم از استغنا می‌زند و مغرورانه از بی‌نیازی به دین و هدایت الهی سخن می‌راند. دین‌ستیزی در واقع لب و گوهر مدعیات اکنکار است و تقابل عمده این طرز فکر با ادیان الهی همین‌جاست و این اندیشه بیشترین تهدید را برای تفکر دینی و معنوی در بردارد.

در عرفان‌های این‌چنینی، هدف واقعی رسیدن به یک نوع خلأ محض است که از اصل تمرکز بهره می‌گیرند تا در نهایت به حالتی برسند که به تعبیر خودشان از همه‌چیز تهی شوند و به هیچ‌چیز توجه نداشته باشند. پس هدف آنها با هدف عرفان اسلامی که رسیدن به معرفت ناب است، تفاوت دارد. عرفان‌هایی که در ادیان ابراهیمی رشد کرده‌اند، راه رسیدن به

۱. تحریری از سخنرانی همایون همتی با موضوع «اندیشه دینی و سکولاریزم در جهان معاصر» در تالار شهید آوینی در تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۶ برگرفته از سایت: www.eck_iran.com

نجات را تقریب به خدا می‌دانند.^۱ در این دیدگاه خداوند انسان را اشرف مخلوقات می‌داند و همه‌چیز را مسخر او کرده، او را خلیفه‌الله ساخته و جایگاه خود را سینه او قرار داده و گفته است که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است. این آموزه‌ها آموزه‌های خاص اسلامی است و احساس جدایی و بیگانگی بین انسان و خدا مشاهده نمی‌شود؛ لذا به افول و حاشیه‌روی دین در جامعه دچار نمی‌شویم. (شجاعی زند، www.pajohe.ir)

عرفان اسلامی ماهیتی خدامحور دارد؛ اما تعالیم باطنی امروزی در دنیای غرب حتی در قالب معتدل دینی، توجهی اصیل به انسان داشته و توانایی‌های او را مقصود حرکت قرار می‌دهد. حال آنکه در عرفان اسلامی، کمالات، همه و همه از آن خدایند و افراد صاحب کمال فقط آینه کمالات الهی به‌شمار می‌روند. واضح است که بین این دو دیدگاه متضاد نمی‌توان جمع کرد. کوشش انسان در مسیر سلوک فقط او را به فقر خویش بینا می‌سازد. تنها مقصود از حرکت در عرفان اسلامی، بندگی پروردگار است. انگیزه سالک از حرکت باید «برای خدا بودن»، «برای او زیستن»، «برای او حرکت کردن» و «برای او مردن» باشد؛ چنانکه خداوند در قرآن کریم فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات(۵۱): ۵۶)؛ جن و انس را نیافریدیم مگر برای بندگی کردن». سالک باید بکوشد به خود نیندیشد و برای خود گامی برندارد؛ درحالی‌که در تعالیم امروزی، هدفی غیر از خود را با مخاطب تعالیم در میان نمی‌گذارند. بندگی زمانی پدید می‌آید که آدمی جز نقص و کاستی در خود نیابد و خود را فقیری ببیند که فقرش به غنا تبدیل نمی‌شود. بندگی نیز اقتضای فرمانبرداری تام دارد و فرمانبرداری تام چیزی جز عمل به موازین شریعت نیست. (شریف‌زاده، ۱۳۸۴: ۸۸ و ۸۹)

در بررسی تعالیم باطنی امروزی و تطبیق آن با عرفان اسلامی می‌توان گفت که تعالیم باطنی امروزی دنیای غرب بنا بر دلایل ذیل با عرفان اسلامی قابل جمع نیست:

- عرفان اسلامی ماهیتی خدامحور و تعالیم باطنی غرب، حقیقتی انسان‌محور دارند؛
- در عرفان اسلامی، سالک از آغاز به بندگی و سرسپردگی در برابر خدا دعوت می‌شود؛ در حالی‌که در تعالیم باطنی غرب، چنین نیست؛

۱. متن سخنرانی علیرضا قائمی‌نیا و سخنرانی سردبیر فصلنامه ذهن با موضوع «معنویت‌های نوظهور»، در محل کانون اندیشه جوان.

- عرفان اسلامی درصدد نفی توجه آدمی به خویشتن و جلب آن به خداست و تعالیم باطنی غرب، انسان را به خویشتن دعوت می‌کند؛

- عرفان اسلامی، عشق به خدا را در گرو خالی کردن دل از دوست داشتن خود می‌داند؛ اما تعالیم باطنی غرب، آدمی را به دوست داشتن و تکیه کردن بر خویشتن فرا می‌خواند؛

- عرفان اسلامی انسان را به فرمانبرداری محض از خدا فرا می‌خواند؛ اما تعالیم باطنی غرب، دغدغه‌ای برای اطاعت از فرمان‌های الهی ندارند. (همان: ۹۱)

در دانش اکنکار نیز وضع به همین منوال است. همه چیز از بشر و تمرینات معنویش شروع می‌شود و در نهایت نیز به بشر ختم می‌شود. اگرچه مفهومی با نام سوگماد در نظر می‌گیرند؛ اما هدف نهایی، وصل به خدا نیست؛ بلکه وصل به حد‌اعلای آگاهی و در نهایت نیز رسیدن به مرحله خلأ است. گویا از ابتدا نیز خدایی در کار نبوده است.

تجربه دینی

یکی از مبانی سکولاریزم که مسیحیت را از عرصه اجتماع به شکل فردی و قلبی تنزل داد، رهیافت جدید در تفسیر گوهر دین بود. بنا بر این تفسیر، گوهر دین امری قلبی، احساسی درونی و به تعبیر فنی «تجربه دینی» است. اما انحصار دین به امر قلبی و تجربه دینی، با اسلام همخوانی ندارد. ما اسلام را یک دین جامع و فراگیر می‌دانیم که ناظر به سعادت توأمان دنیا و آخرت است و در همه جوانب مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی زندگی دخالت کرده و دستورها و احکامی در این موارد دارد و بسیار فراتر از یک احساس شخصی و فردی است.

در تلقی رایج غربیان، دین یک مسأله شخصی و خصوصی است؛ نه یک امر اجتماعی یا نظام زندگی و مکتب فکری و اعتقادی. این همان پدیده «خصوصی شدن دین» است. در بیشتر تئوری‌های رایج مانند اکنکار، محتوای معرفتی دین یا انکار شده یا مورد غفلت قرار گرفته است؛ از این رو دین دیگر یک نظام اعتقادی نیست؛ بلکه مسأله‌ای است تابع سلیقه و احساس شخصی افراد؛ مانند علاقه داشتن یا بی‌علاقه بودن به برخی خوراکی‌ها که هر کسی حق دارد از روی طبع خود، از غذای خاصی خوشش بیاید یا نیاید. با دینداری نیز چنین برخوردی شده است؛ یعنی هر کسی می‌تواند به دین پایبند باشد یا نباشد و نمی‌توان با چنین

کسی محاجّه و استدلال کرد. پال توئیچل نیز معتقد است که ادیان متفاوت به جهت تجربیات متفاوت افراد شکل گرفته‌اند. این‌گونه عبارات دال بر اصل قرار دادن تجربه دینی است.

تجربه دینی و ناسازگاری آن با وحی

از دیدگاه قرآن، وحی مواجهه پیامبر با امر قدسی و متعالی و دریافت پیام از آن مقام است که آن مقام قدسی می‌تواند خداوند یا فرشته باشد؛ اما تجربه دینی، وحی را کشف و شهود خود صاحب تجربه می‌داند و به مواجهه پیامبر با خدا یا ملائکه معتقد نیست و آن را رکن وحی نمی‌داند. این نوع تفسیر از وحی، با مشکلاتی چون تنزل وحی به تجربه عادی، دخالت پیامبر در وحی، انکار وحی، غیرآسمانی انگاشتن کتب دینی، تکثر دین بر عدد تکثر تجارب متألهان و تعمیم نبوت، مواجهه است که به سه نمونه اشاره می‌شود:

۱. تنزل وحی به تجربه عادی: این تفسیر، وحی و شهود را به حد تجربه عادی انسانی تنزل می‌دهد و پیامبران با دیگر انسان‌ها در اصل این تجربه برابرند؛ در حالی که تجربه دینی پیامبران، نوعی تجربه خاص و حیانی است که با اشراف خداوند و نزول فرشته وحی همراه است و این نوع وحی، با ملاک‌های تجربه دینی ادعا شده قابل تبیین نیست؛ مانند نبوت حضرت عیسی که در گهواره سخن می‌گوید؛ بی‌آنکه سابقه تجربه دینی داشته باشد.

۲. انکار وحی: با تأمل و تحلیل انسانی‌انگاری وحی، اصل وحی، واقعیت داشتن تجربه دینی، مکاشفه و تجلّی خداوند بر عامل تجربه، مورد تردید قرار می‌گیرد؛ چراکه محتمل است پیام تجربه دینی اصلاً وجود خارجی نداشته باشد و فقط محصول پیش‌دانسته‌ها و تأثیر عوامل خارجی باشد. در این صورت، رهیافت تجربه دینی به رهیافت روان‌شناختی وحی نزدیک می‌شود. دست‌کم طرفداران رهیافت پیشین نمی‌توانند اصل وحی و تجلّی حق تعالی را مبرهن کنند.

۳. تکثر دین بر عدد تکثر تجارب متألهان: در صورت بشری‌انگاری تجربه دینی پیامبران، تجربه پیشین به دلیل بشری بودن، برای همه انسان‌ها عام و ساری خواهد بود؛ بدین معنا که همه انسان‌ها می‌توانند مانند پیامبران صاحب تجربه‌های دینی شوند؛ چنانکه اکنکار نیز دقیقاً به همین امر تصریح دارد و لازمه آن تعدّد دین بلکه تکثر گوهر دین به عدد صاحبان تجارب دینی است. (قدردان قراملکی، ۱۳۷۷: ۱۰۳ - ۹۷)

تناسخ به جای معاد

در زندگی مدرن امروزی که فشارهای روانی، جسمی و ذهنی، انسان را پریشان نموده است، مضمون‌رهایی از رنج زندگی بسیار جذاب به نظر می‌رسد و مورد توجه مرام‌های معنوی مدرن قرار می‌گیرد. عقیده تناسخ کاملاً مناسب با علاقه انسان مدرن به زندگی این جهان و یافتن راه‌هایی برای حداکثر لذت و بهره‌مندی از دنیاست. عرفان سکولار به انسان می‌آموزد که چگونه هر چه بیشتر توانایی خود را به کار گیرد تا کامیاب‌تر و راحت‌تر در دنیا و برای دنیا عمل کند و میزان تحمل فشارهای زندگی مدرن را بالا ببرد. کتاب‌های علمای شیعه خالی از جواب به شبهه تناسخ نیست. ابن سینا در کتاب *اشارات و تنبیهات* این شبهه را به زیبایی مطرح کرده و پاسخ داده است. ملاصدرا ی شیرازی نیز در رد تناسخ می‌نویسد:

روح در آغاز پیدایش خود استعداد و قوه محض است و در هیچ قسمت به مرحله فعلیت نرسیده است. همان‌طور که بدن نیز در آغاز چنین می‌باشد؛ یعنی همه چیز آن در مرحله استعداد نهفته است. این دو (روح و بدن) دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند و آنچه در آنها به صورت قوه و استعداد نهفته است، به تدریج به فعلیت و ظهور می‌یابد. همان‌طور که جسمش از رسیدن به یک مرحله از فعلیت، محال است دوباره به حالت قوه و استعداد بازگردد؛ مثلاً هرگز جنین کامل به مرحله نطفه یا علقه تنزل نمی‌کند، یا پس از تولد به جنین باز نمی‌گردد؛ همچنین روح پس از رسیدن به یک مرحله از فعلیت، محال است دومرتبه بازگشت به قوه نماید؛ زیرا حرکت روح و جسم از قوه به فعل، از نوع حرکت جوهری است که در ذات اشیا صورت می‌گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان‌پذیر نیست. حال اگر فرض کنیم روح پس از رسیدن به مرحله فعلیت بازگشت به بدنی که در حال جنینی (استعداد و قوه محض) بنماید، لازمه آن این است که دو چیز متضاد با هم متحد شوند؛ یعنی بدنی که در حال استعداد و قوه محض است با روحی که به مرحله فعلیت و ظهور رسیده متحد شود. تردیدی نیست که چنین اتحادی محال است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۹ / ۲ و ۳)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره قائلین به تناسخ می‌فرماید:

من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم مكذب بالجنة و النار؛ قائل به تناسخ به خدای عظیم کافر شده و بهشت و جهنم را دروغ می‌داند. (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۱۸)

از طرف دیگر، اگر بپذیریم نفس پس از جدایی از بدن، به بدن زنده دیگری تعلق پیدا می‌کند، این امر مستلزم تعدد نفس در یک بدن و دوگانگی در شخصیت است و چنین چیزی با درک وجدانی انسان از خویش که دارای یک شخصیت است منافات دارد.

در ابتدای خلقت که فقط آدم و بعد حوا بوده‌اند روح چه کسانی در بدن آنها قرار گرفته است؟ درحالی که قبل از آنها کسی نبوده تا بمیرد و روحش در بدن آدم حلول کند. این مسأله نشان می‌دهد که آفرینش روح، امری بدیهی است؛ لذا تناسخ نیز که از دیگر مبانی اعتقادی اکنکار بود پذیرفته نیست.

در تعالیم اکنکار تناقض‌گویی‌های متعددی به چشم می‌خورد که البته این از خواص اصلی هر مکتب غیرالاهی است. اکنون به چند مورد از این تناقض‌گویی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. چنانکه دیدیم اکنکار در حقیقت به نظام خدایان و حکمرانان متعدد در طبقات مختلف جهان‌های خود معتقد است؛ ادعایی که در رد آن ادله فراوانی می‌توان برشمرد و یکتایی خداوند را به اثبات رساند؛ اما این ادعا زمانی عجیب‌تر می‌نماید که مثلاً «کل نیرانجان» که خدای جهان مادی - و به زعم پیروان اکنکار، همان خدای محمدی‌هاست (توئیچل، ۱۳۷۹ الف: ۲۰) - گاه چنان از اریکه خدایی به زیر کشیده می‌شود که می‌گویند: «او برای اجابت درخواست بنده‌اش به شگردهای خاصی متمسک می‌شود تا آن فرد درخواست‌کننده در مقابل هر آنچه کسب کرده است، بهایی را بپردازد؛ حال به هر ترتیبی که می‌خواهد باشد.» در حالی که این، نشان‌دهنده نیاز و ضعف خدا و مغایر با تمام دلیل‌های اثبات واجب‌الوجود بودن خداست.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْتُمْ الْقُرَّاءُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْأَحْمِيدُ». (فاطر(۳۵): ۱۵) حضرت باری تعالی همه را محتاج خود و خود را بی‌نیاز از هر موجودی می‌داند. او در مقابل الطافش به انسان‌ها هرگز پاداش نمی‌خواهد چون غنی مطلق است و هیچ انسانی توان پرداخت و جبران نعمت‌های خداوندی را در خود نمی‌بیند.

۲. اساتید این طریقه گاه برای بالابردن مقام «استاد حق در قید حیات» دچار اشتباهات فاحشی می‌شوند؛ چنانکه می‌گویند: «او بنده هیچ کس نیست، او همکاری برای خداوند اعلی‌علیین است که در امور جهان او را یاری می‌دهد» (توئیچل، ۱۳۷۸: ۲۳) و دوباره مقام خدای اعلی‌علیین آنها نیز چنان فرو می‌ریزد که به قول خودشان «در خلقت نیز دست ندارد».

(همان: ۴۲) در جایی دیگر خداوند را خدایی خشن، کریه و نازیبا توصیف می‌کنند، تعبیری که قدم‌های انسان را در مسیر حرکت و تقرب به آن خدا به شدت سست می‌کند؛ اگرچه به نظر می‌رسد این تعبیر برداشت‌هایی ناقص و ناصواب از صفات جمالیه و جلالیه خداوند در اسلام ناب باشد.

در تعریف سوگماد نیز وضع همین‌گونه است. بیان شد که سوگماد عملاً خلاً است. خدا و خلاً با هم تفاوتی ندارند؛ اینجا سوگماد غیر شی است (همو، ۱۳۸۱: ۸۱ - ۷۹) و البته همین جملات صدق بررسی ما را تأیید می‌دارد که چنین عرفان‌هایی در مسیر تقرب به خداوند قدم بر نمی‌دارند و در نهایت تعلیماتشان، خدایی وجود ندارد. در جایی دیگر بی‌پروا و در تناقضی صریح بیان می‌دارند:

خداوند، روح، جسم و ذهن است و هدف اصلی قادر ساختن روح به ترک کالبد و سفر آن به دنیاهای معنوی ماوراست و عاقبت رسیدن به هدف غایی «آن‌امی لوک» که نامی است برای سرزمین بدون نام؛ جایی که خدا در آن به‌سر می‌برد. (همو، ۱۳۷۸: ۱۶)

اکیست‌ها برای سوگماد جایگاهی ثابت معین کرده، او را دارای جسم می‌دانند و در جایی دیگر او را غیر شی و فاقد شکل معرفی می‌کنند. در یک تعلیم اصرار دارند که خدا نیروی مطلق است و تنها راه رسیدن به او آرزوی قلبی است؛ (همو، ۱۳۸۰ ب: ۱۲۷) ولی در جای دیگر صراحتاً می‌گویند: سوگماد یک موجود برتر نیست. چیزی هم نیست که باری از دوش تو بردارد. هرگز حتی آنی نیست که به تو برکت دهد. (همو، ۱۳۷۹ الف: ۶۲)

یا مثلاً معتقدند که سوگماد هنگامی که از قدرت خود به ارواح می‌دهد، از قدرتش کاسته می‌شود و ضعیف می‌گردد. او بدون مخلوق خود یعنی توزا (روح) نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. اما به راستی این چگونه رب‌الاربابی است که زندگی‌اش منوط به زندگی مخلوقش است؛ به طوری که اگر مثلاً توزا نابود شود، او نیز به ناچار باید نابود شود. آیا اگر تمام موجودات روی زمین و تمام ارواح نابود شوند و هیچ موجود زنده‌ای در جهان باقی نماند، خداوند نیز نابود می‌شود؟ اگر این چنین است، زمانی که هیچ ممکن الوجودی نبود و به طریق اولی هیچ روحی آفریده نشده بود، آیا خداوند در نابودی به‌سر می‌برد؟

در جایی دیگر سوگماد را فاقد اراده، قصد، فکر، خواهش و فعالیت معرفی کردند؛ اما

به‌راستی خداوندی که قادر به داشتن فکر و اراده نباشد، چگونه می‌تواند قدرت خود را اعمال کند و دست به خلقت زند؟

در مطالعه کتب اکنکار دائماً به مضامینی از این قبیل برخورد می‌کنیم که «اکنکار تنها راه رسیدن به خداست». اما با نیم‌نگاهی به تاریخ تعداد کثیری از فرقه‌ها و مکاتب، خواهیم دید که ادعای دستیابی مستقیم به خدا را دارند و خود را مانند باییت، درگاه خداوند یا مانند بهائیت، نور خداوند می‌انگارند.

اکنکار افراد مطرح در سراسر جهان را از اساتید و پیروان خود می‌انگارد که در این میان نام عارفان عظیم اسلامی و ایرانی بیش از همه می‌درخشد که هر کدام در یک طبقه یا کوه یا معبد به صورت روح به زندگی ادامه می‌دهند و به نشر اکنکار می‌پردازند.

مثلاً فوبی کوانتز که پانصد سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته، استاد فردوسی، شاعر حماسه‌سرای ایرانی بوده است، فیثاغورث استاد اک در قرن پنجم قبل از میلاد بوده (همو، ۱۳۸۰ الف: ۱۹۸) و سقراط با پیروان خود به آموزش اکنکار می‌پرداخته است. (همان: ۲۲۴) جالب آنکه پال توئیچل در جایی دیگر می‌آورد:

آن‌انکه مشهور به خردمندی در نوع بشرند، چیزی بیش از طفل در آغوش مادر نمی‌دانند؛ مثلاً سقراط، افلاطون، ارسطو و چند صد تن دیگر که از پیش‌قراولان این نوع یاه‌سرای‌ها بوده‌اند، چه کرده‌اند؟ آنها مدعی دانش می‌شوند؛ در حالی که حتی ارزش بیان کردن هم ندارند. (همو، ۱۳۷۹ الف: ۲۱۶)

او خواجه حافظ شیرازی را نیز پیرو اکنکار می‌داند. (همو، ۱۳۸۰ الف: ۱۰۳) اما آیا دیوان حافظ که بعد از قرآن، در بیشتر خانه‌ها با احترام نگهداری می‌شود و مضامین آن الفتی ژرف با قرآن دارد که فال آن راهنمای عده بسیاری از شیعیان ایرانی است، دربردارنده عقاید و نظرات اکنکار است؟ آیا حافظ که حافظ قرآن بود، قرآن را نوشته تجربیات و نظرات شخصی پیامبر می‌دانسته و خدای خود را به خدایان دوازده‌گانه اکنکار فروخته بود؟ (کیانی، ۱۳۸۵: ۳ و ۴ / ۸۲)

خوشبختانه کتاب‌ها و دیوان اشعار بزرگانی چون مولوی، خیام، فردوسی و... هنوز موجود

است که در جای جای آن از نکات عمیق عرفان اسلامی یاد شده است و حتی برای یک‌بار هم نامی از اکنکار، اکیست، ماهانتا و سوگماد به چشم نمی‌خورد (همان: ۸۳). مسلم است که باید با تکیه بر منابع اصیل قرآنی و وحیانی، به معرفی و عرضه بهتر و بیشتر بعد معنوی، اخلاقی و عرفانی اسلام ناب محمدی برخاست و مجال ظهور چنین مکاتب پوچ و بی‌بنیاد را مسدود کرد؛ چراکه:

شمس فروزنده چو پنهان شود شب‌پره بازیگر میدان شود

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجہ منه الرجال کما ادخلوه فیہ، و من دخل فیہ بالکتاب و السنة زالت الجبال قبل ان یزول؛ هر کس با دیگران وارد دین شود، دیگران همان‌گونه که او را وارد دین کرده بودند، از آن بیرون خواهند برد؛ اما کسی که بر مبنای قرآن و سنت به دین راه یابد، کوه‌ها زوال می‌پذیرد و دینداری او زوال نمی‌پذیرد. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷ / ۳۰۸)

نتیجه

نسخه شفابخشی که عرفان‌های وارداتی و سکولاریزم از جمله آیین اکنکار تجویز کرد (عرفان بدون دین) انسان را به جایی نرساند؛ اما به راستی انتظار ما از عرفان چیست و به دنبال کدام عرفان هستیم؟

ما عرفان را به معنای خدامحوری و خداباوری در همه امور و به مقام خلافت الاهی رسیدن و جامع اسمای جمال و جلال الاهی شدن می‌دانیم، در این صورت در عرفان ناب و جامع اسلامی، عقل و خرد، سیاست و مدیریت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، درد خدا و درد خلق و بینش‌های الاهی و گرایش‌های توحیدی و ارزش‌های دینی و انسانی با هم جای دارند و هیچ‌کدام جانشین دیگری نیستند؛ نه خدا جای خلق خدا را تنگ می‌کند و نه خلق جای خالق را می‌گیرد.

وقتی انگیزه‌ها الاهی و رحمانی شد و کار برای خدا و با نگرش توحیدی انجام گرفت،

نماز باشد یا دعا، حج، جهاد، حکومت، سیاست‌ورزی و... فرقی نخواهند داشت. این جامعیت و همخوانی در آیات و احادیث و آموزه‌های اسلامی و در کارکردهای دینی و سیره و رفتار پیشوایان اسلامی متجلی است. چه اینکه نسبت بین شریعت و طریقت و حقیقت نسبت «واحد» با مراتب و درجاتش یا وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است و «نماز» که عالی‌ترین مظهر عرفان عملی اسلام ناب است، «خدا و خلق» را با هم و «فرد و جامعه» را در هم تنیده دارد. پس عرفان و سیاست، عرفان و جهاد، عرفان و جامعه و... با هم هستند و در عرفان متعالی و مترقی اسلام ناب روابط چهارگانه انسان با خدا، انسان با خود، انسان با جهان و انسان با جامعه، درست، منطقی و نظام‌وار ترسیم و تصور شده است؛ لذا بررسی و مطالعه عقاید عرفان‌های کاذب و وارداتی مخصوصاً اکنکار نشان می‌دهد که چقدر در مقابل عرفان ناب اسلامی - شیعی ناکارآمد و فاقد مبانی معرفتی و ارزشی است و نمی‌تواند نسخه شفابخش برای حق‌جویان و تشنگان راه حقیقت باشد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن‌بابویه، محمد بن علی، ۱۳۸۵، *عیون اخبارالرضا*. ج ۱، قم، نشر ذوی‌القربی.
۳. ابن‌عربی، محمد بن علی، بی‌تا، *الفتوحات المکیه*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۴. الماسی، کمال، ۱۳۸۱، *اکنکار کلید ادراک معنوی*، اصفهان، بهار علم.
۵. ایبترو ویگنه، ماسیمو، پاییز ۱۳۸۴، «آینده دین و ادیان جدید»، ترجمه باقر طالبی‌دارابی، فصلنامه *هفت آسمان*، ش ۲۷.
۶. بخشایشی، احمد، «*پیدایش سکولاریزم*»، برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی به آدرس: www.Porsojoo.com
۷. توییچل، پال، ۱۳۷۸، *اکنکار کلید جهان‌های اسرار*، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران، سی‌گل.
۸. _____، ۱۳۷۷، *ندای الهی: مرزهای بهشت*، ترجمه رضا جعفری، تهران، دنیای کتاب.
۹. _____، ۱۳۷۹، *الف، سرزمین‌های دور*، ترجمه هوشنگ اهرپور. تهران، زرین.
۱۰. _____، ۱۳۷۹، *ب، اک ایناری: علم الاسرار رؤیایها*، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران،

زرین.

۱۱. _____، ۱۳۸۰ الف، *واژه‌نامه اکنکار*، ترجمه یحیی فقیه، تهران، سی‌گل.
۱۲. _____، ۱۳۸۰ ب، *دفترچه معنوی*، ترجمه هوشنگ اهرپور، تهران، زرین.
۱۳. _____، ۱۳۸۱، *دندان‌بیر*، مترجم هوشنگ اهرپور، تهران، زرین.
۱۴. توفیقی، حسین، ۱۳۸۰، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سمت.
۱۵. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸، *عرفان اسلامی*، تهران، مؤسسه نشر و تدوین آثار علامه جعفری.
۱۶. حمیدیه، بهزاد، ۱۳۸۴، «ایران و رشد دین‌نماهای جدید»، فصلنامه *کتاب نقد*، ش ۳۵.
۱۷. دیوانی، امیر، ۱۳۷۶، *حیات جاودانه*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۸. شاهد خطیبی، حسین، «*نقد دیدگاه سکولاریزم در ایران*»، ش ۴، برگرفته از سایت: www.lailatolghadr.ir
۱۹. شایگان، داریوش، ۱۳۶۷، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، تهران، امیرکبیر.
۲۰. شجاعی زند، علیرضا، «*نقش دینداران در فرآیند عرفی‌سازی دین*»، برگرفته از سایت پژوه دین، متعلق به سازمان تبلیغات اسلامی به آدرس: www.Pajohe.ir
۲۱. شریف‌زاده، بهمن، ۱۳۸۴، «اما این کجا و آن کجا»، فصلنامه *کتاب نقد*، ش ۳۵.
۲۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۲، *اسفار الاربعه*، ج ۹، تصحیح دکتر رضا اکبریان و با اشراف سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۳. طالبی‌دارابی، باقر، ۱۳۸۳، «دین عصر جدید»، *دوماهنامه اخبار دین*، ش ۸.
۲۴. قائمی‌نیا، علیرضا، «معنویت‌های نوظهور»، متن سخنرانی ایشان با سردبیر محترم فصلنامه *ذهن* در محل کانون اندیشه جوان، برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل دینی.
۲۵. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۷۷، «*کندوکاوی در مبانی نظری سکولاریزم*»، فصلنامه *معرفت*، ش ۲۷.
۲۶. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۴، *قرآن و سکولاریزم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۷. کرامر، تاد و داگلاس منسون، ۱۳۸۰، *اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر*، ترجمه مهیار جلالیانی، تهران، ترسیم.
۲۸. کلمپ، هارولد، ۱۳۸۰، *تمرینات معنوی اک*، ترجمه مرجان داوری، تهران، سی‌گل.
۲۹. کیانی، محمدحسین، ۱۳۸۵، «نقد و نگاهی به مبانی نظری اکنکار»، فصلنامه *آیین سلوک*، ش ۳ و ۴.
۳۰. گروه مؤلفان، ۱۳۸۵، «جنبش‌های نوپدید باطنی در ایران»، فصلنامه *آیین سلوک*، سال دوم، ش ۵ و ۶.
۳۱. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۸۰، «با پرسش زنده‌ام»، ماهنامه *پرسمان*، پیش‌شماره اول.
۳۲. لواسانی، سید سعید، ۱۳۸۴، «عرفان‌های حقیقی، عرفان‌های دروغین»، ماهنامه *پرسمان*، ش ۳۴.
۳۳. لینگز، مارتین، ۱۳۷۸، *عرفان اسلامی چیست؟*، ترجمه فروزان راسخی، تهران، سهروردی.
۳۴. مارکوس، ماگريت، ۱۳۴۸، *نقش اسلام در برابر غرب*، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۳۶. محدثی، حسن، ۱۳۸۴، «زمینه‌های ظهور جنبش‌های جدید دینی»، ماهنامه *بازتاب اندیشه*، ش ۶۱.
۳۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۳، *یادداشت‌ها*، ج ۲، تهران، صدرا.
۳۸. مظاهری‌سیف، حمیدرضا، ۱۳۸۴، «استقرار سلطه در فاصله عرفان با شریعت»، دو ماه نامه *رواق اندیشه*، ش ۴۷.
۳۹. منسکی، ورنر و دیگران، ۱۳۷۸، *اخلاق در شش دین جهان*، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات.
۴۰. نصری، عبدالله، ۱۳۸۲، *فلسفه آفرینش*، قم، دفتر نشر معارف.
۴۱. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۷، قم، مؤسسه آل‌البیت.
۴۲. همتی، همایون، «اندیشه دینی و سکولاریزم در جهان معاصر»، تحریری از سخنرانی مورخه

ایشان در تالار شهید آوینی، برگرفته از سایت درگاه پاسخگویی به مسائل

دینی.

۴۳. www.Aftab.ir

۴۴. www.eck_iran.com

۴۵. www.eck_iran.org

۴۶. www.eckankar.mihanblog.com

۴۷. www.Lailatolgadr.ir

۴۸. www.metamorphosis.persianblog.com

۴۹. www.pajohe.ir

۵۰. www.persianblog.com

۵۱. www.Porsojoo.com

۵۲. www.realvlove.persianblog.com

۵۳. www.thend.blogfa.com

۵۴. www.Todaylink.ir

۵۵. www.wikipedia.org

